شنبه‌ها با شاهنامه فردوسی ۴۲



شاعر و پژوهشگر
دکتر یوسف بینا

هر آن کس که سالش برآمد به شست/ بباید کشیدن ز بیشیش دست /از هفتاد برنگذرد بس کسی /از دوران چرخ آزمودم بسی /وگر بگذرد آن همه بتری‌ست /بر آن زندگانی بباید گریست /جهاندار اگر چند کوشد به رنج /بیازد به‌کین و بنازد به‌گنج /همش رفت باید به دیگرسرای /بماند همه‌کوشش ایدر به جای /تو از کار کیخسرو اندازه‌گیر / کهن گشته کار جهان تازه‌گیر /چنین است رسم سرای سپنج /بدان کوش تا دور مانی ز رنج.

مقدمه داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» یکی از مفصل‌ترین مقدمه‌های شاهنامه است که البته بر سر یکی از بلندترین و مهم‌ترین داستان‌های حماسه ملی ایران نیز آمده است. ابتدای آن ستایش پادشاه زمانه و سپس خطبه حکمت‌آمیزی است که مخاطب آن می‌تواند هر آدمی باشد، اما فردوسی اشاراتی می‌آورد و خطاب سخنانش را به سوی هرکه در مقام پادشاهی است، مخصوص می‌کند. این بیت‌ها دربردارنده بخشی از اندیشه‌های حکیم توس درباره بودن و نبودن و به‌نوعی نشان دهنده مرگ اندیشی اوست و شاید برآمده از اندیشه‌های باستانی و بسیار کهن ایرانی درباره گذر زمان و مرگ و زندگی انسان باشد که از باورهای آیین زروانی در میان ایرانیان باقی مانده است.

فردوسی در این بیت ها می‌گوید: هر کسی که به شصت‌سالگی رسید، باید از زیاده‌خواهی دست بردارد، زیرا مرگ نزدیک است و تجربه نشان داده که کمتر کسی است که بیش از هفتاد سال عمر می‌کند و اگر هم بیش از آن عمر کرد، زندگی بسیار سختی دارد و باید به حالش گریست؛ پادشاه نیز هرچه در راه کین‌خواهی بجنگد و ثروت بیندوزد، بازهم از مرگ راه گریزی ندارد و باید به جهان آخرت برود و محصول کوشش‌هایش در این جهان برای دیگران باقی می‌ماند. پادشاهان زمانه باید خود را با کیخسرو مقایسه کنند که او نیز با آنکه شاه آرمانی و سرآمد همه فرمانروایان بود، پس از کوشش‌های بسیار از این جهان رخت بربست؛ سنت مرگ و زندگی هرگز کهنه نمی‌شود، رسم جهان ناپایدار چنین است، در زندگی باید بکوشی که از رنج‌ها دور بمانی.

به نظر می‌رسد در ادبیات فارسی، چهل سالگی سن کمال انسان، پنجاه سالگی به‌گفته سعدی (ای که پنجاه رفت و در خوابی...) سن اندیشیدن درباره مرگ، شصت‌سالگی به‌گفته فردوسی سن آمادگی برای مرگ و هفتادسالگی سنی است که آدم در آن هر لحظه باید در انتظار مرگ باشد. این مرگ‌اندیشی البته مایه‌های روشنی از حکمت ایرانی در باب اصالت و ارزش زندگی دارد؛ از آن رو که انسان تا به مرگ نیندیشد، به ارزش زندگی پی نمی‌برد.

بازتاب

پاسخ شاعر اهل‌بیت(ع) به هتک حرمت قرآن کریم

یک شاعر آیینی و مداح اهل بیت(ع)، در قالب شعر به هتک حرمت قرآن کریم پاسخ داد.

به‌گزارش ایبنا، اقدام دولت سوئد در صدور مجوز برای قرآن‌سوزی، مقابل مسجد اصلی استکهلم، مُهر تأیید دیگری بود بر ادعای دروغین آزادی بیان در این کشور. این اقدام که با حمایت پلیس استکهلم انجام شد، واکنش گسترده مسلمانان جهان را به‌دنبال داشت. محمود تاری، شاعر آیینی و مداح اهل بیت(ع)، با این شعر به هتک حرمت قرآن کریم پاسخ داده است:

همیشه‌کار شیطان رخنه در ارکان ایمان است/و از دست شیاطین غرق در خون قلب انسان است /چه سودی می برد دشمن به غیر از نفرت ای یاران /ز کافرهای حربی منزجر شخص مسلمان است /خود ابلیس می‌داند حریف آسمان هم نیست /که تابان‌تر ز خورشید فلک انوار قرآن است /خودش را می‌زند آتش هر آن کس این عمل دارد /که سوزاندن فقط در حیطه اعمال شیطان است /به ظاهر شکل انسان دارد آن دیو سیه‌باطن /چو قرآن را به آتش می‌کشد در حال عصیان است /زند آتش نه قرآن را، درین دوران بحرانی /که استکبار با اذناب خود مشغول طغیان است /جهنم جایگاه قطعی هر کافر حربی ست /بهشت اما نصیب بندگان خوب سبحان است/ببینیدشید ای مردم به قرآن مبین اکنون /که قرآن منجی انسان ز هرگرداب و توفان است/بُوَد قرآن ناطق مهدی موعود می‌دانید /همان مهدی که عالَم از وجودش نور افشان است /ز جاءالحقّ رود باطل، بخواهید از خدا آن را / که جاءالحقّ حضور این امام خوب خوبان است /فرج را از خدا خواهید آری تا رسد مهدی/جهان از غیبت کبرای او لبریز بحران است/به دست مهدی موعود باشد پرچم توحید /تأسی می‌کند بر او کسی که عشق خواهان است /ز نسل پاک قرآن‌اند آل مصطفی یاران /جهان از بودن این خاندان همچون گلستان است /مرو جز در مسیر عترت و قرآن و حق «یاسر» /که این ره روشنابخش جهان چون صبح رخشان است.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

ناویراسته ✗

وضعیت خشک‌سالی به‌دلیل کاهش بارندگی طی سه سال گذشته در مشهد تشدید شده و خراسان رضوی براساس آخرین آمارها رتبه آخر میزان بارندگی را در کشور داراست.

ویراسته ✓

به دلیل کاهش بارندگی در سه سال گذشته، وضعیت خشک‌سالی در مشهد تشدید شده است و خراسان رضوی براساس آخرین آمار، رتبه آخر میزان بارندگی را در کشور دارد.

نکته

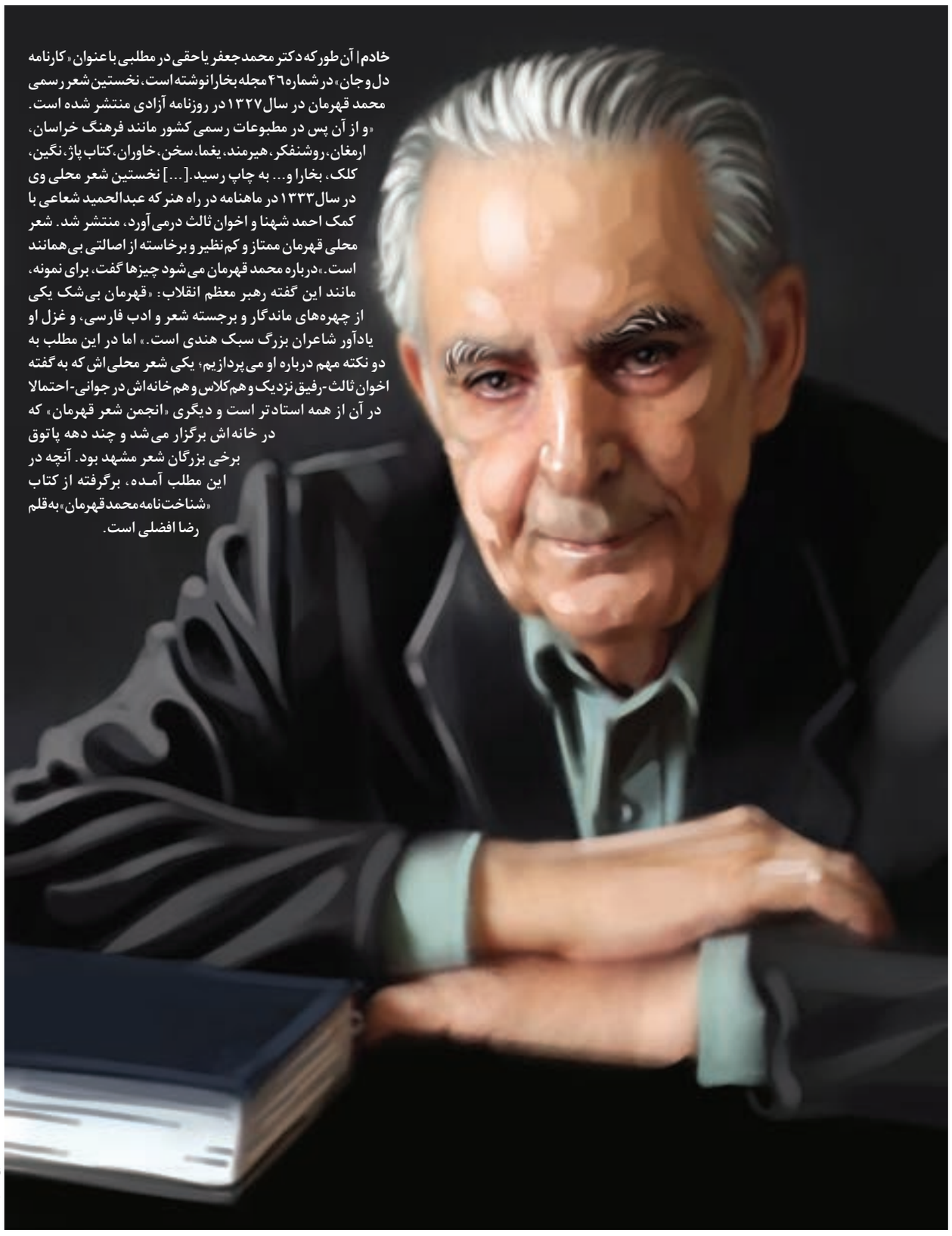
۱. باجابه‌جایی ارکان جمله، می‌توان به روان‌خوانی کمک کرد.
۲. «دارد» به زبان معیار نزدیک‌تر است تا «داراست».

#زین_قند_پارسی

درباره شعر و انجمن ادبی محمد قهرمان به مناسبت زادروز او

یادبود

خانه‌ای که «مجمع اهل ادب خراسان» بود



طرح: ایمان صادقی

خادم! آن طور که دکتر محمدجعفر یاحقی در مطلبی با عنوان «کارنامه دل و جان»، در شماره ۴۶ مجله بخارا نوشته است، نخستین شعر رسمی محمد قهرمان در سال ۱۳۲۷ در روزنامه آزادی منتشر شده است. «و از آن پس در مطبوعات رسمی کشور مانند فرهنگ خراسان، ارمغان، روشنفکر، هیرمند، یغما، سخن، خاوران، کتاب پاژ، نگین، کلک، بخارا و... به چاپ رسید. [...] نخستین شعر محلی وی در سال ۱۳۳۳ در ماهنامه در راه هنر که عبدالحمید شعاعی با کمک احمد شهنا و اخوان ثالث درمی‌آورد، منتشر شد. شعر محلی قهرمان ممتاز و کم‌نظیر و برخاسته از اصالتی بی‌همانند است.» درباره محمد قهرمان می‌شود چیزها گفت، برای نمونه، مانند این گفته رهبر معظم انقلاب: «قهرمان بی‌شک یکی از چهره‌های ماندگار و برجسته شعر و ادب فارسی، و غزل او یادآور شاعران بزرگ سبک هندی است.» اما در این مطلب به دو نکته مهم درباره او می‌پردازیم؛ یکی شعر محلی‌اش که به گفته اخوان ثالث -رفیق نزدیک و هم‌کلاس و هم‌خانه‌اش در جوانی- احتمالا در آن از همه استادتر است و دیگری «انجمن شعر قهرمان» که در خانه‌اش برگزار می‌شد و چند دهه پاتوق برخی بزرگان شعر مشهد بود. آنچه در این مطلب آمده، برگرفته از کتاب «شناخت‌نامه محمد قهرمان» به‌قلم رضا افضلی است.

یَل شعر محلی

قهرمان در مجلس بزرگداشت خود در انجمن فرخ گفته بود: از سال ۱۳۲۴ گاهی به تفنن غزلی به لهجه تربتی می‌سرودم. غزلی را که در سال ۱۳۲۷ ساخته بودم، برای مرحوم «بهار» خواندم و مورد تشویق ایشان قرار گرفتم. پس از آن کار را بسیار جدی گرفتم.» و درباره کوشش‌هایی که در زمینه سرایش شعر محلی انجام داده بود: «من به این لهجه قصیده، غزل، رباعی، ترکیب بند، ترجیع بند، مثنوی، قطعه و دو افسانه بلند روستایی با استفاده از اوزانی که در ترانه‌ها و متل‌ها به‌کار می‌رود، مانند پریای شاملو ساخته‌ام.» کار قهرمان تنها سرایش محض اشعار محلی نبوده، بلکه با گردآوری مواد این لهجه در طول سال‌ها، همواره گنجینه واژگان شعر محلی خود را غنی و غنی‌تر کرده است: «گذراندن چند سال در محیط روستا به‌خصوص که از کودکی، تابستان‌ها را هم در دِه به سر می‌بردم، مرا به جمع‌آوری دوبیتی‌ها و ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات علاقه‌مند کرد و حاصل آن ۲ هزار دوبیتی است و مقدار زیادی یادداشت. اگر فرصت تنظیم آن‌ها را بیابم.» مهدی اخوان‌ثالث در گفت‌وگویی ادبی به محمد قهرمان اشاره می‌کند و می‌گوید که او «واقعا در شعر تربتی بی‌نظیر است. به‌نظر من شعر محلی‌اش ردخور ندارد، به‌خاطر اینکه نمی‌گذارد حتی یک کلمه غیرلهجه‌ای در شعرش بیاید. شاید از تمام کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند، قوی‌تر و بهتر و استادتر باشد.»

> «در یکی از روزهای زمستان ۱۳۳۹ قهرمان پشت میز بانک عمران نشسته و به کار خود سرگرم بود. [...] دو جوان که یکی از آن‌ها معمم بود، وارد بانک شدند و سراغ محمد قهرمان را گرفتند. جوان طلبه، محمدرضا شفیعی کدکنی بود

سه شنبه‌های خانه قهرمان

«قهرمان سال ۱۳۳۹ [...] به خیابان شاهرضا آمد و در خانه‌ای واقع در کوچه تلفن خانه ساکن شد. او از اواخر سال ۱۳۳۹ تصمیم گرفت که هر هفته در منزل خود انجمنی دوستانه برپا دارد. دراین باره گفته است: با دوستان شاعر قرار گذاشتم که بعدازظهرهای سه‌شنبه در خانه من گرد بیایند و چند ساعتی را با هم باشیم [...] دوستان وی عبارت بودند از احمد کمال پور، غلامرضا قدسی، ذبیح ا... صاحبکار، علی باقرزاده و جعفر محدث.» البته بعدها و به‌مرور به تعداد میهمانان ثابت و موقتی سه‌شنبه‌های این خانه اضافه شد. گاهی شاعران و اهل ادبی از شهرهای دور و نزدیک نیز به این جلسه می‌آمدند و سفرشان به مشهد را طوری ترتیب می‌دادند که سه‌شنبه عصر را در این محفل بگذرانند.

یکی از شاعرانی که مدتی پس از تشکیل انجمن قهرمان به آن پیوست، محمدرضا شفیعی کدکنی بود. شفیعی کدکنی محمد قهرمان را در بانکی دید که کارمند آن بود (البته به دعوت مرحوم دکتر فیاض، محمد قهرمان از ۱۰ آذر ۱۳۴۰ به دانشکده ادبیات آمد و به عنوان مترجم مشغول به‌کار شد و بعد از سه ماه به کتابخانه انتقال یافت). «در یکی از روزهای زمستان ۱۳۳۹ قهرمان پشت میز بانک عمران نشسته و به‌کار خود سرگرم بود. [...] دو جوان که یکی از آن‌ها معمم بود، وارد بانک شدند و سراغ محمد قهرمان را گرفتند. جوان طلبه، محمدرضا شفیعی کدکنی و جوان دیگر نعمت میرزازاده بود. آن دو که از طریق شاعر محبوبشان مهدی اخوان‌ثالث (م. امید) به محمد قهرمان معرفی شده بودند، بعد از ملاقات آن روز و دیدارهای بعدی و طرح دوستی با محمد قهرمان به‌تدریج از اعضای انجمن سه‌شنبه‌های قهرمان شدند.»

> محمد قهرمان هفت بار خانه عوض کرد و جلسات شعرش هم با عوض شدن خانه جا عوض می‌کرد: کوچه تلفن‌خانه، کوچه باغ سنگی، خیابان‌های ابوسعید، مسعود، شاهرخ، پشت دانشکده علوم و آبکوه...

«محمد قهرمان هفت بار خانه عوض کرد و جلسات شعرش هم با عوض شدن خانه جا عوض می‌کرد: کوچه تلفن‌خانه، کوچه باغ سنگی، خیابان‌های ابوسعید، مسعود، شاهرخ، پشت دانشکده علوم و آبکوه تا اینکه سال ۱۳۵۴ به‌گفته خودش با «قرض‌وقوله» خانه‌ای در خیابان ارم واقع در خیابان سناباد می‌خرد و انجمن قهرمان جایی ثابت پیدا می‌کند تا ۲۵ سال (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۷۹). این انجمن یک خوان دیگر هم داشت و آن وقتی بود که روزبه، پسر بزرگ محمد قهرمان، ازدواج کرد. قهرمان خانه را فروخت و به بولوار وکیل‌آباد رفت. خانه‌ای دوطبقه خرید، تغییراتی در آن داد، طبقه اول را در اختیار پسرش قرار داد و بزرگ‌ترین اتاق طبقه دوم را که پنجره‌هایش به خیابان باز می‌شد، برای محل برگزاری جلسات سه‌شنبه‌های انجمن در نظر گرفت.»

برنامه اصلی در جلسات منزل قهرمان، خواندن شعر و نقد و بررسی آن‌ها بود، اما جمیع حاضران غیر از اشتراک در شعر در امری دیگر نیز اشتراک داشتند: سیگار!

«تقریبا همه اعضای ثابت انجمن، سیگار می‌کشند... سال‌ها گمان می‌کردم علی باقرزاده سیگاری نیست. در سفر شمال دیدم که او تفننی سیگار می‌کشد. هر شاعری چند بار سیگار را ترک کرده و بار دیگر به آن روی آورده است. این بازی هنوز ادامه دارد. بنده نگارنده نیز گاهی در این بازی شرکت دارم. دستور پزشک و حتی سکته قلبی زورش به این شاعران سیگاردوست نمی‌رسد.»

جلسه بیضی شکل با مدیریت قهرمان اداره می‌شد و معمولا به این شکل: «در حالی که ته‌سیگارش را در زیرسیگاری می‌فشارد، شعرخوانی را با گفتن فی المثل «آقای عرفانیان شعری بخوانید!» شروع می‌کند. [...] آخرین شاعری که در انجمن شعر می‌خواند، خود محمد قهرمان است.»

موسیقی و ساز هم جای خاصی در این انجمن و در این جلسه داشت: «بعد از انقلاب، نواختن ساز و خواندن آواز از مجامع عمومی به انجمن‌های خصوصی آمد و در محافل خانگی مجال ظهور یافت. از حدود سال ۱۳۵۸ گاهی برای تنوع در میانه شعرخوانی، سازی نواخته و آوازی خوانده می‌شود. استاد عباس فرامرز به‌طور شورانگیزی سنتور می‌زند و یکی از دوستان او با صدای دل‌نشینی آواز می‌خواند.»

شفیعی کدکنی منزل قهرمان را «مجمع اهل ادب خراسان» نامیده و درباره اهمیت آن چنین نوشته است: «منزل شاعر، استاد و شعرشناس برجسته روزگار ما، دوست بزرگوارم محمد قهرمان (که هر هفته اهل ادب در آنجا گرد هم جمع‌اند و دانشکده ادبیات واقعی خراسان است)». دکتر غلامحسین یوسفی برگزاری انجمن اهل ادب خراسان را در منزل قهرمان، چنین تصویر می‌کند: «در یکی از خیابان‌های فرعی غرب مشهد در خانه‌ای کم‌وسعت و آرام، در اتاقی کوچک و ساده، روزهای سه‌شنبه عصر تنی چند از شاعران و دوستداران شعر و ادب جمع می‌شوند. در آنجا از شعر سخن می‌رود. بعضی حاضران سروده‌های خود را می‌خوانند. گاه دیگران صمیمانه به اظهارنظر می‌پردازند. دوسه ساعتی با هم هستند و بعد هر کس پی کار خود می‌رود تا سه‌شنبه دیگر. آنجا خانه محمد قهرمان شاعر خراسان است.»

محمد قهرمان که ۱۰ تیر ۱۳۰۸ به دنیا آمده بود، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ درگذشت و دیگر در سه‌شنبه‌ها عصر چراغ آن اتاق رو به خیابان در بولوار وکیل‌آباد روشن نشد و جمع شاعران پیر پراکنده‌تر شدند.

نیم قرن رفاقت

خاطرات بقا از قهرمان

آن دو در یک سال و به فاصله یک روز به دنیا آمده بودند. محمد قهرمان یک روز از علی باقرزاده بزرگ‌تر بود. اما آنچه آن‌ها را به هم پیوند داد، شعر بود. شعر شروع رفاقتی شد که بیش از نیم‌قرن ادامه داشت. آنچه در ادامه می‌آید، بخشی از نوشته‌ای است در باب همین رفاقت به قلم علی باقرزاده (بقا) و با عنوان «یاد باد آن روزگاران یاد باد. خاطراتی از نیم قرن دوستی با محمد قهرمان»، که در سال ۱۳۹۲ و یک ماه پس از درگذشت قهرمان در شماره ۹۳ مجله بخارا منتشر شد (این مقاله در زمان حیات محمد قهرمان و برای جشن‌نامه او نوشته شده بود):

«نویسنده این سطور نزدیک به نیم‌قرن است که با محمد قهرمان، که او را اشعر شعرای اخیر خاندانش می‌دانند، دوستی داشته و از مصاحبت و افاداتش برخوردار بوده است. ما از اوان جوانی در مشهد پنج تن بودیم که اوقات فراغت را غالبا در کنار یکدیگر می‌گذراندیم: غلامرضا قدسی، احمد کمال پور، ذبیح ا... صاحبکار، محمد قهرمان و بنده علی باقرزاده. با محمد قهرمان در سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۷ که گهگاه از تربت‌حیدریه به مشهد می‌آمد، در انجمن ادبی فردوسی و منزل سرگرد نگارنده، آشنا شدم و با شنیدن این رباعی او:

بندی دارم به پا نهان پیچیده / پایی دارم درد بر آن پیچیده
دردی دارم به‌گرد جان پیچیده / جانی دارم بر استخوان پیچیده

به توانایی‌اش در سخن پی بردم. این ارتباط ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۳۹ قهرمان مشهد را برای سکونت برگزید و از اواخر آن یا اوایل سال بعد روزهای سه‌شنبه بعدازظهر در منزل خود دوستان شاعر و اهل ادب را پذیرا بود. کم‌کم «انجمن ادبی قهرمان» پا گرفت و این جلسه هنوز هم ادامه دارد. بین سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ بعدازظهرهای چهارشنبه جلسات هفتگی سیاری داشتیم که با حضور قهرمان، کمال، گلچین معانی و این‌جانب تشکیل می‌شد و گاهی که دوستان خوب ما از جمله آقایان مهدی اخوان‌ثالث، دکتر شفیعی کدکنی و شمس‌الدین حبیب‌اللهی به مشهد می‌آمدند، با حضور خود محفل ما را پربارتر می‌ساختند. بعدها این جلسات تا پایان عمر شادروان گلچین معانی به‌طور ثابت صبح‌های پنجشنبه در منزل آن مرحوم دایر بود و غالبا آقایان دکتر احمد علوی، دکتر خلیلی و یکی دو تن دیگر از یاران در جمع ما احضار می‌شدند. قهرمان همیشه در این جلسات شرکت داشت. در محافل ادبی دیگری که در مشهد تشکیل می‌شد، ازجمله محفل استاد فرخ، همواره حضور قهرمان نشاط و گرمی مجلس بود. بعد از درگذشت شادروان صاحبکار، به خواهش دوستان، قهرمان صبح‌های جمعه اداره محفل ادبی آقای صاحبکاری راد را برعهده گرفت که هنوز هم ادامه دارد و سخنوران از افاداتش بهره‌مند می‌شوند.»



مهدی اخوان ثالث، محمد قهرمان، علی باقرزاده (بقا)